

دوهزار و پانصدمین سال کوروش کبیر

و شاهنشاهی ایران

در مقاله محققانه دریشه‌های تاریخی روابط ارتش و مردم ، که بقلم تیمسار سرتیپ میرحسن عاطفی در شماره سوم این مجله بچاپ رسید قسمتهائی از مقاله ویاسخن‌رانی محقق فرانسوی پرفسور دانیل روپس نقل شده بود که مورد توجه خاص و امعان نظر بسیاری از خوانندگان مجله قرار گرفت و از ما خواستند در صورت امکان ، عین مقاله مزبور را بعنوان ارائه یک تحقیق تاریخی و مستدل درباره کوروش بزرگ ، در مجله بررسی‌های تاریخی درج نماییم. بدون تردید در میان صدها مقاله و رپورتاژ و سخن‌رانی که درباره کوروش بزرگ و دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران در مجلات و جراید خارجی و فارسی انتشار یافته است ، مقاله پروفسور دانیل روپس

Daniel - Ropes عضو آکادمی فرانسه^۱ از بهترین و محققانه‌ترین آنهاست و برآستی دانیل روپس در این مقاله حقی را که کوروش بزرگ که در راه آزادی بشر بر جامعه اسرائیل و عالم مسیحیت دارد بنحو کامل و بهترین وجه ادا کرده است.

این مقاله نفیس و محققانه با آنکه يك بار در سال ۱۳۳۹ بوسیله مؤسسه اطلاعات بفارسی ترجمه و در شماره سی‌ام بهمن‌ماه همان سال روزنامه مزبور چاپ شده است، مع هذا انتشار مجدد آنرا بسبب اهمیت موضوع و ارزش تحقیقاتی آن، بعنوان ارائه و ضبط يك اثر تحقیقی و مستدل، ضمن تشکر از مؤسسه روزنامه اطلاعات که تقدم این خدمت فرهنگی با آن مؤسسه محترم است ضروری دانستیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱ - هانری پتیو **Henri Petiot** معروف به دانیل روپس، ادیب و استاد تاریخ و داستان‌نویس فرانسیست که بسال ۱۹۰۱ در شهر کوچک اپینال **Epinal** واقع در استان **Vosges** (در ۳۶۱ کیلومتری شرقی پاریس) متولد شده و اینک عضو آکادمی فرانسه است. آثار متعدد و مقالات بسیاری در زمینه‌های فلسفی، انتقادی و تاریخی دارد و از تألیفات تاریخی و تحقیقی او تاریخ مقدس (۱۹۴۳)، مسیح در زمان خود (۱۹۴۵) و کلیسا دو دوره بربرها (۱۹۵۱) را باید نام برد.

« اگر آن مهری که بدست کز روش در پای منشور »
« آزادی اسرائیل نهاده شد : نهاده نشده بود ، اگر این سند »
« آزادی بخش ، این نخستین منشور آزادی تاریخ امضای »
« او را در زیر آن نداشت ، قومی که مسیح را بوجود »
« آورد برای همیشه در بابل می ماند و تدریجاً نابود »
« میشد و مزرعه ای که در آن مسیح واقعی میتوانست ریشه »
« کند برای ابد خشک می ماند . این است آنچه ما و تمام »
« دنیا و تمدن بشری به کورش کبیر ، شاه شاهان و »
« قهرمان قهرمانان و به سرزمینی که وی بنیانگذار وحدت »
« و شاهنشاهی آن بود مدیونیم و نباید هرگز آنرا »
« فراموش کنیم . »

دانیل روپس عضو آکادمی فرانسه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اهلامیه آزادی حقوق بشر

« منم کوروش، شاه‌شاهان، شاه‌بزرگ، شاه‌فیرومند، شاه بابل، شاه سومروآکد، شاه چهارمملکت، پسر که‌بوجیه شاه‌بزرگ، نواده کوروش شاه بزرگ، از شاخه سلطنت ابدی که سلسله‌اش مورد مهر خدایان و حکومتش بدلهای نزدیک است .

« هنگامیکه بی‌جنگ وجدال وارد بابل‌شدم، همه مردم قدوم مرا با شادمانی پذیرفتند . در قصر پادشاهان بابل بر سریر سلطنت نشستم . مردوک [خدای بابلی] دل‌های نجیب مردم بابل را متوجه من کرد، زیرا من او را محترم و گرامی‌داشتم . لشکر بزرگ من بآرامی وارد بابل شد . نگذاشتم صدمه و آزاری بمردم این‌شهر و این سرزمین وارد آید . وضع داخلی بابل وامکنه مقدسه آن قلب مرا تکان داد . فرمان‌دادم که هیچکس اهالی‌شهر را از هستی ساقط نکند . خدای بزرگ از من خرسند شد

و بمن که کوروش هستم و به پسر کمبوجیه و بتمامی لشکر
من از راه عنایات، برکات خود را نازل کرد. پادشاهانی
که در همه ممالک عالم در کاخهای خود نشسته اند از
دریای بالاتادریای پائین و پادشاهان غرب تماماً خراج سسنگین
آوردند و در بابل بر پاهای من بوسه زدند.

«فرمان دادم که از بابل تا آشور و شوش و اکد
و همه سرزمینهایی که در آن طرف دجله واقعند و از ایام
قدیم بنا شده اند معا بدی را که بسته شده بود بکشایند .
همه خدایان این معا بد را بجاهای خود بر گرداندم تا همیشه
در همانجا مقیم باشند . اهالی این محل ها را جمع کردم و
منازل آنها را که خراب کرده بودند از نو ساختم و خدایان
سومروا کد را بی آسیب بقصرهای آنها که شادی دل نام
دارد باز گرداندم . صلح و آرامش را بتمامی مردم اعطاء
کردم»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

برپا کردن یاد بود يك واقعه
تاریخی که ۲۵ قرن تمام از آن
میگذرد، کاری نیست که برای
هر کشور و ملتی امکان داشته
باشد. شك نیست که امروزه
بسیاری از معاصرین ما این واقعه
بزرگ را فراموش کرده‌اند. معه‌ذا
میان تمام وقایع تاریخ جهان
این خاطره از هر خاطره‌ای برای
آنکه از زوایای فراموشی بیرون
کشیده شود شایسته‌تر است. این
کاری است که هم‌اکنون در تهران
اعلی‌حضرت شاهنشاه ایران و دربار
شاهنشاه و کارشناسان تمدن و
فرهنگ ایران بدان همت گماشته‌اند.
واقعه‌ای که من از آن سخن
میکویم گذشتن ۲۵۰۰ سال از
بنیان‌گذاری امپراطوری ایران

کورش کبیر

بزرگ‌ترین آزادی بخش تاریخ

بقلم

دانیل روپس

Daniel - Rops

است که میبایست اثرات معنوی آن عمیقا در تمام تاریخ جهان باقی بماند و مقام بزرگی در تحول مدنیت بشری داشته باشد.

شاید بعضی ها بگویند که این مسئله در درجه اول يك موضوع علمی و باستانشناسی است و فقط کار مورخین است که سعی در شناسائی بیشتر يك واقعه فراموش شده گذشته کنند.

ولی در این مورد بخصوص این منطق بهیچوجه صحیح نیست، زیرا که این واقعه مستقیما با تاریخ و حیات و موجودیت مسیحیان جهان مربوط است. برای اینکه اهمیت خاص این موضوع را درک کنیم باید تذکر داد که که اگر کورش کبیر، شاه شاهان، با بصره تاریخ جهان نگذاشته بود امروزه از مسیحیت بصورت کنونی آن نشانی بود و نه تاریخ مذهبی ما بدان صورت که امروز در انجیل و تورات میخوانیم وجود داشت.

ماجرای يك قرن طلائی

تاریخ این واقعه قرن ششم پیش از میلاد مسیح است که میتوان آن را قرن خلاقه و زاینده و قرن طلائی تاریخ گذشته جهان خواند. این قرنی بود که در مسیر تکامل جامعه بشری و تحول معنوی و مدنی انسان غربی مقام و تأثیری منحصر بخود داشت. در این قرن بود که بقول هرودوت «در زیر زیباترین آسمان جهان» شهرهای یونانی در سواحل مدیترانه زمینه پیدایش و رشد ذوق هنری ادبی را که میبایست بزودی در آتن بحد اعلاى شکفتگی خود برسد فراهم ساختند، در همین قرن بود که در لیدی، کروزوس پادشاه معروف نام خود را برای همیشه مرادف با ثروت مندگی کرد و در مصر سلسله بیست و ششم فراعنه بصورت سرمشقی از خردمندی و دانش درآمد. در ناحیه «گل» شهر «مارسی» بدل به کانون فروغ شد و کارتاژ لقب ملکه دریا ها گرفت و در اواخر همین قرن بود که در روی هفت تپه در قلب ایتالیا دهکده ای بنام «رم» ساختند که تقدیر برای آن آینده ای بی نظیر خواسته بود.

در این زمان در بین النهرین و در تمام آسیای نزدیک و میانه و حتی در

نواحی دور تر از آن يك نام پرطنطنه همه اسامی دیگر را تحت الشعاع خود قرار داده بود. این اسم « بابل » عروس شهرها و ملکه سرزمینها بود. از قرن‌ها پیش از آن که پادشاهان این سرزمین ارتش و وحشتناک آشوری را که مایه رعب و هراس جهان بود بزیر فرمان خود درآورده بودند، بابل پایتخت واقعی جهان و پادشاه آن **بخت‌النصر** علی‌الاطلاق فرمانروای مقتدر روی زمین بود. این شهر محصور در حصارى چنان عظیم بود که برای دور زدن آن ۱۵ ساعت راه پیمائی ضرورت داشت و ارتفاع این حصار چنان بود که بلندترین نردبام‌ها جز به نیمی از آن نمیرسید و در همه‌جا این نکته جزء بدیهیات بود که بابل تسخیرناپذیر است. باغهای معلق این شهر مایه اعجاب و تحسینی بود که **هرودوت** و **دیودور** و **استرابن** و **کنت‌کورس** ما را با آن آشنا ساخته‌اند. در زیرنگاه پر از حمایت **ایشثار** آلهه بابل مردم این دیار شهر خود را جاودانی میدانستند.

ولی در همین هنگام در آنسوی کوهستانهایی که از سمت شرق چون دیواره‌ای در برابر جلگه زرخیز بین‌النهرین قد برافراشته بودند و سلسله **جبال زاکروس** نام داشتند، ماجرائی آغاز شده بود که سرنوشت نژادسفید و در درجه اول آینده بابل و امپراتوری آن بدان وابسته بود. دو یا سه قرن پیش از آن، قسمت اصلی **آریائی‌ها** از زادگاه خود بدین سرزمین سرازیر شده و در همین هنگام دسته‌های دیگری از ایشان نیز رو به **هندوستان** و **اروپای غربی** و جنوبی آورده بودند.

این جنگجویان تازه نفس که با سلاحهای آهنین آشنا بودند و از فن اسب سواری بخوبی خبر داشتند **فلات ایران** را که از سرزمینهای متصرفی ولی سرکش و ناآرام پادشاهان آشور بود پایگاه خود قرار دادند و بزودی خود را تقریباً بطور کامل از یوغ **نینوا** و حکومت جابرانه آن آزاد کردند. از اوایل قرن هفتم پیش از میلاد يك دسته از این آریائی‌ها که بنام قبیله «**ماد**» خوانده میشدند تقریباً همه سرزمینی را که امروزه **ایران** خوانده میشود بزیر فرمان خود آوردند و در دوران پادشاهانی بنام «**فرااورته**» و

« هووخ شتر» پایتخت آنان که هگمتانه (اکباتان - همدان) نام داشت از شهرهای نامی مشرق زمین شد و ایشان حتی نیمی از آسیای صغیر را از چنگ آشوریان بیرون آوردند و ضمیمه قلمرو خود کردند.

سورش فرمانروای آسیا

ولی در همین هنگام در جنوب امپراتوری مادها زمینه کاری بسیار بزرگتر و پردامنه تر فراهم میشد. پارسها که مانند مادها قبیله ای آریائی نژاد بودند استیلای ایشان را که جنبه ای خودخواهانه داشت و همه امور را در پایتخت اکباتان متمرکز کرده بودند بسختی تحمل میکردند. ایشان جنگجویان مغرور و گردنکشی بودند که هنگام سواری بصورت سلحشورانی شکست ناپذیر در می آمدند. آخرین پادشاه ماد آستیاگ مردی متلون المزاج و تندخو و سنگدل بود. بدینجهت در نواحی جنوبی کشور او اندک اندک اتحادیه ای علیه وی طرح ریزی شد که محور اصلی آن خاندان پارسی «هخامنشی» بود و وقتی که از این خاندان مردی پا بوجود گذاشت که میبایست یکی از نوابغ سراسر قرون و اعصار بشمار آید، سرنوشت امپراتوری ماد و در دنبال آن سرنوشت تمام دنیای آن روز معین گردید.

این نابغه پارسی «سورش» نام داشت. وی از سمت مادری نواده آستیاگ بود ولی این موضوع او را از مبارزه با پادشاه زورمند اکباتان باز نداشت. در سال ۵۵۸ پیش از میلاد مسیح، وی با تهور و جسارتی که بعد از آن همواره بکار برد بحمله به نیروی عظیم دولت ماد پرداخت و در طول هشت سال این پیکار را ادامه داد تا وقتیکه شهر پلاتئی اکباتان را با هفت حصار آن به تصرف خویش در آورد (۵۴۷ ق م) و دوران حکومت مادها را برای همیشه پایان داد و ذخایر عظیم زرو سیمی را که در این شهر انباشته شده بود به پایتخت تازه ای که پاسارگاد نام داشت (و بعدها جای خود را به تخت جمشید داد) منتقل کرد. بدین سان بود که سلسله آریائی ماد جای خود را بسلسله آریائی نیرومندتری بنام پارس داد. ولی این پیروزی فقط حلقه اول از زنجیر خارق العاده ای از پیروزی های بی پای بود، زیرا که این «ناپلئون» دنیای کهن تا بهنگام مرگ خود، شکست

ناپذیر باقی ماند. پس از بنیانگذاری وحدت ایران وی به سارد پایتخت قلمرو پرتروت و زورمند لیدی حمله برد و طی جنگ معروفی که وی در آن برای نخستین بار شترهای ارتش ایران را بدل به سواره نظام سروزوس کرد، نیروی لیدی را درهم شکست و آنگاه به سمت شمال و شرق ایران رفت و در طول شش سال همه قبایل و ملل آریائی را در خوارزم و باختر یعنی از ترکستان امروزی روسیه تا افغانستان را بفرمان خویش درآورد.

پس از این فتوحات کورش بجانب غرب بازگشت و از دیوار عظیم کوهستان زاگروس گذشت و به بابل روی آورد، زیرا این بار مصمم شده بود که کاری را که در سراسر جهان باور نکرده بود بشمار میآید انجام دهد، یعنی دوران حکومت بابل را که مایه وحشت و هراس همه سرزمین‌ها بود پایان بخشد. برای همه مردم آنروز این کار دیوانگی محض بود، اما کورش جزو این مردم نبود. او میدانست چه می‌خواهد بکند و چگونه باید اینکار را بکند.

در سال ۵۴۸ پیش از میلاد مسیح یعنی درست ۲۵۰۰ سال پیش بود که پرچم کورش بر فراز حصار عظیم بابل باهتر از درآمد و شاهنشاهی ایران در این شهر پا بوجود نهاد.

يك قهرمان بشری

ولی هر قدر که در تاریخ جهان اهمیت نظامی این سردار جنگی شکست ناپذیر زیاد باشد، هیچ تفسیر و تعبیر تاریخی اشتباه‌آمیز تر و غیر منطقی تر از آن نیست که به وی فقط بصورت يك جنگجو و مسلح‌شور بزرگ نگاه کنیم زیرا او در دزجه اول يك «مرد» و يك «بشر» بود.

کوروش در جمع فرمانروایان مطلق العنان ستمگرو سنگدل مشرق زمین ناگهان شخصیت و قیافه تازه‌ای را بجهانیان عرضه داشت که تا بدان روز هیچکس نظیر آن را ندیده بود. وقتی که سارد پایتخت لیدی بتصرف او درآمد کزروس پادشاه این کشور که با تجربه از سرفروخت پادشاهان مغلوب آشور و بابل و دیگران می دانست چه وضعی در انتظار اوست کوشید تا خود را بدست شعله‌های آتش بسپارد، ولی سربازان پارسی او را نجات دادند و بدربار پادشاه فاتح بردند.

روی در آنجا با کمال شگفتی دریافت که فرمانروای پیروزمند پارسی نه فقط قصد ندارد او را بدست مرگ بسپارد بلکه وی را مناورمخصوص خویش قرارداد است و با آخرین پادشاه بابل نیز که حقا شایسته مرگ بود بهمین صورت رفتار شد. عجیب تر آنکه کلیه خدایان مغلوبین که فاتح پارسی با اعتقاد مذهبی یکتاپرستی خود نمی توانست جز با نظری اعتباری و نفرت بدانها نگاه کند از نظر اینکه طرف پرستش دسته ها و اقوام مختلف بودند مورد احترام او قرار گرفتند. وی اجازه داد که معابد همه آنها را بکشایند و آنها را بشهرهای اصلی خود به پرستشگاههایی که بابلی ها ویران کرده بودند بازگردانند.

با استیلای پارس ها نه تنها معابد مغلوبین خراب نشد و نه تنها روحانیون و کاهنین بدست مرگ سپرده نشدند بلکه بالعکس معابد ویران دوباره ساخته شد و کاهنان احترام خود را باز یافتند و اگر در نظر بگیریم که این روش در عصری اجراء شد که مغلوبین زنده زنده پوست کنده میشدند و از سرهای اسیران هرم ها ساخته میشد و اگر به الواح کهن مراجعه کنیم که در آنها پادشاهان فاتح با غرور تمام از تعداد کسانی که زنده در آتش سوخته شده اند و زنانی که بدست آنها بریده شده و زنان و دخترانی که بدست سر بازان فاتح داده شده اند یاد میکنند می توانیم بفهمیم که چرا اینطور هاله عظمت و جلال و معنویت بلافاصله چهره این فاتح بشر دوست و این پیروزمند صلح طلب را میان گرفت.

شك نیست که بنیادگذار شاهنشاهی ایران فقط سردار بزرگی از سرداران تاریخ جهان بوده، بلکه گذشته از اینکه یکمرد و انسان واقعی بود، در درجه اول یک مدیر و یک سازمان دهنده، یک عامل اتحاد و پیوستگی و بخصوص یک مبشر صلح و «همزیستی» بود که برای ولین بار در تاریخ جهان سنن دیرینه سنگدلی و خشونت را که بمنظور ایجاد رعب و وحس اطاعت از طرف پادشاهان اعمال میشد و اندک اندک جزو رسوم و عادات رایج همه مردم درآمده بود نقض کرد و خواست حکومت و فرمانروائی او برای همه صورت «حمایت» و نه مفهوم قدرت قاهره داشته باشد.

روشنی تازه ای که او در امر جهاننداری بنیاد نهاد و جانشینان وی یعنی «شاهنشاهان» (پادشاه پادشاهان) در سرزمین پهناوری از سند تا جیحون و از

چین تا مدیترانه اعمال کردند باعث شد که در طول دو قرن ونیم صلح و آرامش بیسابقه‌ای بر این قلمرو عظیم حکومت کند که حاصل آن رفاه و سعادت ملل و اقوام فراوان این امپراطوری بود.

شاید گفته شود که کوروش سیاستمدار زبردستی بود. البته چنین بود ولی شکی نیست که وی بدانچه کرد اعتقاد داشت هیچکس نمیتواند کارهای بشری بدین بزرگی کند مگر آنکه واقعا بشردوست باشد اگر وی خود را سرمشق اغماض و آزاد منشی و جوانمردی نشان داد برای آن بود که حقیقه بخشنده و جوانمرد و آزاده بود.

کاروان تیره روزان

میان همه مردمی که در بابل و بین النهرین بدست کوروش آزاد شدند قوم کوچکی وجود داشت که سرنوشت او در تمام مدت اسارت با اشک و ناله درآمیخته بود. تقریباً نیم قرن پیش از آنکه کوروش شاهنشاهی ایران را پی افکند، یعنی در سال ۵۸۶ پیش از میلاد مسیح، بخت‌النصر پادشاه مطلق العنان بابل در صدد برآمده بود قلمرو کشور خویش را تا سواحل مدیترانه یعنی سوریه و فنیقیه و کنعان توسعه دهد و در راه این پیشرفت خود به ملت کوچک ولی سرسخت و مبارزی برخورد کرده بود که مذهب یکتاپرستی داشت و نامش اسرائیل بود. قلمرو، کوچک «یهودا» در برابر این فرمانروای مقتدر مشرک و بت - پرست پایداری کرد و هیچجده ماه تمام طول کشید تا محاصره اورشلیم بدست بخت‌النصر، مدافعین این شهر را از پای درآورد. این پایداری لاجوجانه بقدری فاتح بابلی را خشمگین ساخت که بلافاصله پس از تصرف شهر، آتش خشم و غضب خویش را بر سر ساکنین آن فروریخت. چندین روز و شب سپاهیان بابلی هر که را دیدند از دم تیغ گذراندند، خانه‌ها را آتش زدند و معابد را درهم کوفتند و بناموس همه زنان و دختران تجاوز کردند و بقول تورات حتی به - صورت پیران سیلی زدند بخصوص معبد بزرگ اورشلیم را که از نظر یهودیان خانه یهود و قلمرو خداوند بود بتاراج دادند و سپس آتش زدند. وقتی که بابلی‌ها رفتند از شهر مقدس بجز توده خاکی باقی نمانده بود. آنگاه کاروان

بی پایان اسیران تیره روز بادیة الشام تحت اداره سر بازان تازیانه بدست بابلی که کلاه خودهای آهنین وزره های پولادین داشتند براه افتاد. قدم بقدم این اسیران زخمی و گرسنه بر زمین می افتادند و در زیر تازیانه های قراولان جان میدادند و کاروان اسیران راه خود را بسمت دیار تبعید ادامه میداد.

بند ۱۲۹ مز امیر داود که امروز بصورت ضرب المثل در آمده مربوط به همین واقعه است که در آن میگوید «ای خداوند از اعماق تیره روزی و ناتوانی صدای مرا بشنو. استغاثه مرا بپذیر. ای خداوند بارغم مرا سبک کن و گرنه از پای در خواهم افتاد.»

از آن زمان بعد این تیره روزان و این بازماندگان قوم خدا در دشت وسیع فرات پراکنده بودند و در دیار غربت بابد بختی و عسرت و بارنج روحی چون کسانی که دیگر وطن و خانه ای ندارند لقمه نانی تحصیل میکردند و حتی آنها هم که اندک اندک زندگانی نسبتاً مرفهی برای خود دست و پا کرده بودند با فکر زاد و بوم خویش اشک در دیدگان می آوردند.

بند صد و سی و هفتم مز امیر داود که یکی از لطیفترین این مز امیر است این احساس پراز رنج و نومیدی را چنین توصیف میکند:

« در کنار ساحل رودخانه های بابل نشسته بودیم
و میگریستیم، ارغنون های خود را بشاخه های درختان
بید آویخته بودیم و یسار دیار خویش می کردیم.
زندانبانان ما از ما آوازه های شادی بخش می خواستند
اما آخر چطور ما در سرزمین بیگانه می توانستیم
آواز یهومرا بخوانیم و چگونه دور از وطن نغمه شادی
سر دهیم؟

ای اورشلیم ز بانم لال و کام خشک با داگر هرگز
ترا فراموش کنم. دستم فلج باد اگر هر نفسی را بایاد
تو بر نیآورم.»

در این حال و با چنین روحیه ای فقط شیوخ و انبیای بزرگ یهود مانند

دانیال و اشعیاء می‌توانستند با مواعظ و پیشگوئیهای خود آتش امید را در این دل‌های افسرده روشن نگاه دارند.

فرمان آزادی بخش

... و همین‌طور هم بود، زیرا این اشعیاء نبی پیغمبر بزرگ اسرائیل بود که در همین دوران اسارت و غربت از جانب خداوند پیش‌بینی کرد که بزودی نجات دهنده‌ای خواهد آمد و همه اسیران را آزاد خواهد کرد. وی حتی نام این نجات دهنده را در پیشگوئی‌های خود ذکر کرد. متن گفته او این است:

«خداوند دست کوروش پادشاه پارس را خواهد گرفت و همه جا پیشاپیش او خواهد بود تا همه دروازه‌ها برویش گشاده شوند و همه حصارها و باروها در برابرش فرو ریزند».

و همین‌طور هم شد. جای دیگر اشعیاء از زبان خداوند گفت:

«گورش شبان من است. هر آنچه او کند این است که خداوند خواسته است. او به اورشالم خواهد گفت دوباره ساخته شود و به معبد خداوند خواهد گفت دوباره ترا بنا کنند».

وقتی که یهودیان از درون حصارهای بابل آوازه پیروزی‌های پسایی شاه شاهان را شنیدند دریافتند که مردی که خداوند بدانان مرده ظمورش را داده بود پا بمیدان نهاده است...

در سال ۵۳۸ پیش از میلاد، سال اعلام شاهنشاهی^۱ ایران «شاه بزرگ» فرمانی صادر کرد که بموجب آن دستور تجدید بنای معبد اورشالم را داد. کتاب آسمانی در دوجا متن این فرمان شاهنشاه را برای ما عیناً ضبط گردیده است. (کتاب عزرا باب اول)

۱ - منظور نویسنده سالیست که کورش پادشاهی خود را بر بابل اعلام کرده زیرا میدانیم کورش در سال ۵۵۰ تمام ماد را و در سال ۵۴۷ تمام ایلی را فتح کرده و شاهنشاهی خود را اعلام کرده بود. (بررسی‌های تاریخی)

با صدور این فرمان، فریادی از شور و حشمت‌شناسی از گلوی هزاران اسیر اسرائیل در سراسر شهرها و دهکده‌های بابل برخاست. بشارت‌های خداوند یکایک عملی می‌شد، پیغمبران ایشان در مژده ظهور نجات دهند بخطا نرفته بودند... و بدین سان این قوم رنج‌دیده تیره‌روز و این بخت‌برکشتگان و قربانیان دوباره در پیش‌روی خود آینده‌ای می‌دیدند.

... و این بار کاروان اسیران دوباره راه **بادیه‌الاشام** رامیان **بابل و اورشلیم** در پیش گرفت. اما در این مرتبه دیگر توشه آنها ناله و اشک نبود زیرا امیدانستند «بزودی این دشت غرق نرگس خواهد شد و بزودی کرنل و لبنان بانگ شادی بر خواهند داشت. خداوند، آیا ما خواب میبینیم یا بیداریم لب‌های ما جز بخنده گشوده نمی‌شوند از دل‌هایمان جز زمزمه شادمانی بر نمی‌خیزد»

... و در طول هفته‌ها راه پیمائی در این صحرای سوزان خاموش، هزاران بار نام «**گورش**» نجات‌دهنده **گورش آزادی** بخش از دهان هزاران نفر اسیر آزاد شده برخاست و هزارها دست برای دعا بدو به آسمان بلند شد.

گورش «**مسیح**» خداوند

... و از این جهت بود که در کتاب‌ها، از «شاه شاهان، با چنان ستایش و هیجانی نام برده شد که نویسندگان روحانی و آسمانی فصول این کتاب، آنرا در هیچ جای دیگر و در مورد هیچ مرد دیگر بکار نبرده‌اند ولی عجیب‌ترین عنوانی که در این کتاب بدو داده شده کلمه **غارق‌العاده‌ای** است که «**اشعیا**» نبی در اولین بند فصل **چهل و هشتم** از کتاب خود بدو اطلاق میکند یعنی **ویرا «مسیح خداوند»** نام مینهند.

چه راز عجیبی؛ لقب «**مسیح**» برای **یک سردار بزرگ**، **یک جنگجوی شکست‌ناپذیر**، **یک قهرمان آزادی‌بخش**، ولی غیر از قوم اسرائیل؛ **پیغمبر یهود** از جانب خداوند بدین قهرمان میگوید: «**من آنروز ترا بر گزیدم که هنوز مرا شناخته بودی**، **آنروز که ترا بستم که هنوز بدینا نیامده بودی**» و در طول قرن‌ها همواره بزرگسان یهود و مسیح در این باره فکر کرده‌اند که چگونه ممکن است برای یکبار و به صورت منحصراً بفرود چنین عناوین

خارق‌العاده‌ای، چنین صفات « مسیح » « کمر بسته خدا » « شبان پروردگار »
 « برگزیده الهی » به یک پادشاه خارجی داده شده باشد؛

ولی اگر از نظر تاریخی فکر کنیم که واقعا این بازگرداندن قوم اسرائیل به
 ارض موعود چه مفهوم و معنایی داشته و اگر در نظر بگیریم که بدون این بازگشت
 تجدید استقرار این آئین در ارض موعود امکان نداشت و در نتیجه عیسی مسیح نیز
 نمی‌توانست ظهور کند و آئین خویش را به جهانیان عرضه دارد، آنوقت در خواهیم
 یافت که چرا کوروش کبیر تنها فرزند بشری است که شایستگی دریافت چنین
 عنوانی را در کتاب آسمانی یافته است و چرا جهان بشریت بدو این اندازه
 محشناسی و تکریم مدیون است - اگر آن مهری که بدست کوروش در پای منشور
 آزادی اسرائیل نهاده شده نهاده نشده بود، اگر این سند آزادیبخش، این نخستین
 منشور آزادی تاریخ، امضای او را در زیر خود نداشت، قومی که مسیح را بوجود
 آورد برای همیشه در بابل میماند و تدریجا نابود میشد و مزرعه‌ای که در آن مسیح
 واقعی میتوانست ریشه‌کند برای ابد خشک میماند. این است آنچه ما و تمام دنیا
 و تمدن بشری به کوروش کبیر، شاه شاهان و قهرمان قهرمانان، و به سرزمینی
 که وی بنیان‌گذار وحدت و شاهنشاهی آن بود مدیونیم، و نباید هرگز آن را
 فراموش کنیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی